



... من این نگفته‌ام آن کس که گفت بهتان گفت

سه‌شنبه ۲۷ تا جمعه ۳۰ سپتامبر

پیشدرآمد: شبهای خوب ماه مبارک حتی، مستان هر شب، وقتی صدای ذبیحی در چهارسوی ایران جاری می‌شد، چنگی به ریسمان الهی می‌زدند و در کوچه‌های درد و جوانی آنجا که خواهش تن، با دادن دو پول رها می‌شد، زندهای سوخته، در شب سوگ مولا، پیراهن سیاه به تن می‌کردند. در ساحت معطر افطار، آقای فاطمی، دل را به میهمانی عرفان می‌برد و بعد ایرج گرگین بر بام مثنوی، پروردگار عاشق زیبایی را، در سینه‌های ما جاری می‌کرد. آقای بهبهانی، از دفتر صحیفه سجادیه برگه برای ما می‌خواند تا در لحظه شکستن افطار، باربنای سید بر بالهای سبز دعا آرزو کنیم...

اسلام ناب که آمد، آقای فاطمی خاموش شد، سید جواد را در معبد جهالت و نفرت، مردان شیخ صادق، با حکم شخص رهبر، کشتند و تکه تکه کردند. در بامداد روزی خونین، آقای بهبهانی بعد از نماز صبح، در خانه‌اش به امر حضرت آقا، در خون پاک خود شناور شد. گرگین به جمع ما پیوست و شبهای خوب ماه مبارک، در دادگاه خلقی اسلامی، محکوم شد.

حالا دوباره ماه مبارک از راه می‌رسد. بر چهره‌اش غبار تظاهر، و در نگاه غرق گناهش، حتی یک ذره عشق نیست. دیروز، شهری به رویتش لبخند عشق بر لب داشت و سینه‌های غم زده وقتی که می‌رسید، از پرتو امید لبریز روشنایی می‌شد. امروز اما، صفهای دین فروشان، آنها که پینه بر پیشانی و ورد یا مجیر به لب دارند در کوچه‌های مذهب مقلوب، با دیدنش زمین ادب می‌بوسند. جایی در این میان دیگر، از یاد و نام مولا نیست. وقتی ولی شناسان رفتند از این ولایت، دنیا به کام محتسبانی از نوع جنتی است. آنها که با دعاشان، افروزه‌های ایمان را، خاموش کرده‌اند...

نامه سروش یک حادثه مهم

۱- گو اینکه مخاطب نامه اخیر دکتر عبدالکریم سروش، فردی از سرسپردگان ولی فقیه و از کارمندان آستانه مبارک که نایب امام زمان است که جهت گرفتن دکتر افلا در ولایت کفر و آزادی مشغول تلمذ و تتبع است (گرفتن دکتر برای اهل ولایت فقیه به صورت یک اپیدمی و بیماری خطرناک درآمده است به گونه‌ای که عباسعلی علیزاده با ده هزار دلار ناقل از دانشگاه نامرئی هاوایی دکتر می‌گیرد و حسین الله کرم که حقا مستحق داشتن دانشنامه دکتر در عربده جوئی و تیغ زنی است از دست مبارک ارباب فقیه، فرمان استادی علوم استراتژیک و روابط بین الملل در دانشگاه دریافت می‌کند) اما مخاطب واقعی متفکر سرشناس ایران و جهان اسلام در واقع ارباب آقای بهمن پور و همه آن دکاندارانی است که مدعی اند مقام نیابت امام زمان از آن آنهاست. سروش اولین فردی نیست که خط بطلان بر ولایت فقیه و نیابت امام زمان و از همه مهمتر شخص آیت الله خمینی و ارثیه خونین او می‌کشد، اما با توجه به جایگاه سروش در عرصه اندیشه نوین دینی و تفکر شیعی، و آن میلیونها جوان دانشجوی و طلبه‌ای که هنوز درد دین دارند اما در عین حال با مشاهده بساط مارگیری و شعبده بازی اهل ولایت فقیه دچار تردید و تزلزل در باورهای خود هستند و کلام سروش برای آنها، سروش عشق و معرفت است، باید گفت نوشته اخیر سروش از اهمیت بسیاری برخوردار است و تردید نکنید که این نوشته بازتاب و پیامدهای مهمی را به همراه خواهد داشت.

سالها پیش طلبه‌ای از حوزه برخاسته که از معاونان عراقی بود (با ریشه‌هایی دور و دیر در ایران) به نام احمد الکاتب کتابی در رابطه با فلسفه مهدویت و حقیقی یا نمادین بودن شخصیت قائم آل محمد نوشت که نزدیک بود منجر به قتلش شود. چندین ملا از جمله ابوالارجاج کاظم حائری فتوای قتل او را صادر کردند و احمد الکاتب که در بریتانیا زندگی می‌کند ناچار بود مدتهای طولانی از حضور در مجامع دینی پرهیز کند و به قول معروف آفتابی نشود. امروز نیز علی‌رغم آنکه بسیاری از دوستان و اعضای خانواده‌اش به عراق بازگشته‌اند اما با آنچه در عراق می‌گذرد و قدرت یافتن نوکران و جیره خواران امنیت خانه ولی فقیه او ناچار شده به زندگی دور از خانه پدری ادامه دهد.

احمد الکاتب در رابطه با شخصیت مهدی موعود در واقع همان حرفی را می‌زند که بسیاری از مذاهب اهل سنت به آن اعتقاد دارند. اینکه امام یازدهم شیعیان دارای فرزندی نبود و مهدی موعود از صلب پیامبر اسلام در زمان مقرر متولد خواهد شد و جریان غیبت ساخته و پرداخته

«عبدالله سبا» و کسانی است که می‌خواستند دکانی برای سرکیسه کردن مردم و توجیه ظلم و استبداد و فساد حکام باز کنند. امروز خیلی‌ها از شیعیان مرتضی‌علی که به مهدویت اعتقاد دارند سخنان احمد الکاتب را به عقل نزدیکتر می‌دانند و آن را پذیرفته‌اند. سروش اما سخنی به مراتب مهمتر از ادعای الکاتب را مطرح می‌کند که می‌تواند موجب یک رنسانس حقیقی در تفکر شیعه و رفتار و نگرش اهل ولایت مذهب جعفری شود.

سروش با اشاره به نامه‌ای که از بهمن پور دریافت کرده و در آن کارمند تشکیلات اصغر حجازی در دفتر ولی فقیه، استاد را نسبت به مراعات مقام ولایت و مراتب قرب معنوی و درجات ولایت باطنی ائمه و اخبار مأثورات مربوط به آن، هشدار داده است، موضوع مهمی را یادآور می‌شود که من در عین لذت بردن از زیبایی واژگان و عبارات سروش در طرح این موضوع با زبان ساده و خیلی مختصر به آن اشاره می‌کنم.

سروش می‌گوید؛ آقا جان این دکانی که شما زیر عنوان ادامه ولایت اهل بیت راه انداخته‌اید از اساس بر تزویر و فریب و یک جعل بزرگ بنا شده است. شماها ائمه را در جانی بالاتر از پیامبر اسلام گذاشته‌اید. خود پیامبر می‌گوید من انسانی مثل شما هستم و هرگز نیز به جز قرآن، معجزه و یا کار خارق العاده‌ای هم از او سر نزده است، حالا شماها آمده‌اید و می‌گوئید که پس از پیامبر کسانی آمده‌اند که براساس وحی و شهود سخن می‌گویند و معصومیت هم دارند در حالی که در قرآن هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده است و اگر قرآن حجت ما است و کلام الهی راهبرد ما در تفکر دینی، پس آنچه شما می‌گوئید بدعت است و دخلی به اسلام و حجت مبین آن یعنی قرآن ندارد.

سروش می‌گوید شماها با ائمه و سخنان و دیدگاه‌هایشان کاری کرده‌اید که خاتمیت پیامبر را زیر سؤال می‌برید. چون مطابق ادعای شما کار ائمه نه شرح شریعت بلکه تداوم نبوت است و این همان راهی است که شیعیان عالی (مبالغه کنندگان، کسانی از تیره علویان و اهل ولایت فقیه که خلیفه اولشان خمینی حافظ اسد علوی نصیری را شیعه خواند و کشتار مردم بیگناه شهر حما را انتقام پیروان مذهب اهل بیت از نوادگان یزید اموی دانست) رفته‌اند و امامتی ناسازگار با خاتمیت نبوت بنا کرده‌اند.

سروش به وراثت رسیدن نبوت و وحی و شهود را دروغی بزرگ می‌داند که باز در تعارض با اصل نبوت و ختم آن به وسیله پیامبر اسلام است. «پیامبر خاتم نمی‌تواند منصبی را به دیگران اعطا و یا تفویض کند که ختمیت او را نقض نماید و نبوت او را تداوم بخشد...». سروش سپس به تفصیل با مراجعه به کتبی که اُمّهات کتب شیعه به حساب آمده است، سستی ادعای اهل ولایت فقیه و غلّت شیعه را در مورد حدود ولایت اهل بیت بر می‌شمرد و سپس نشتر را به قلب ولایت می‌زند آنجا که می‌گوید: «مجلس جشن و سرور برپا کردن و اختیار ارزاق و آجال ساکنان کره زمین و وضع احکام دین را به پیشوایان شیعه دادن و رشته خاتمیت را به مقرض امامت بریدن راهی است که غالیان شیعه قرن‌ها رفته‌اند و در آن فخری نیست و چه فرق عظیمی است میان شیعه‌ای که علی را می‌گیرد تا محمد را نبازد و شیعه‌ای که از علی محمد دیگری می‌سازد. همین اعتقاد بود که به آیت‌الله خمینی جرأت می‌داد تا اختیارات و امتیازات ائمه را برای فقیهان هم ثابت و جاری بداند و دست نیابت از آستین امامت به درآورد و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیزد و تکیه بر جای امامان بزند و حکومتی اتوکراتیک و غیردمکراتیک بنا کند و از جایگاهی قدسی و الهی به تشریح و تقنین بپردازد و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود بداند...».

در واژه واژه سخنان سروش تأمل کنید. سروش از پایه، ولایت فقیه و اصولاً مساله استمرار ولایت را آنهم در تجلی شهادت‌اش در جمعی از عمامه داران، انکار می‌کند و رژیم خمینی ساخته را رژیم سرکوبگر و ضدانسانی می‌داند که با استفاده از شمشیر تکفیر و تفسیق راه هر نوع تفکر آزاد و مردمسالاری را بسته است. سروش می‌گوید شیعیان با طرح نظریه غیبت در واقع خاتمیت پیامبر اسلام را دو قرن و نیم به عقب انداخته‌اند در حالی که بعد از پیامبر اسلام، آدمیان در همه چیز و به ویژه در فهم دین به خود وانهاده شده‌اند و دیگر هیچ دست آسمانی آنها را پا به پانمی برد تا شیوه راه رفتن را به آنان بیاموزد.

نوشته مفصل سروش را باید با دقت خواند البته شیوه نگارش بدیع و ظرافتهای کلامی او، در خور فهم کسانی است که شناگری در بحر تفکر دینی را تجربه کرده‌اند. باری من بر چند نکته تأمل کردم که با گرفتاریهای امروز ما ارتباط دارد. اینکه احمدی نژاد آدمی که از سرسپر دگان شعبده باز عاری از فضیلت و اخلاقی به نام محمد تقی مصباح یزدی است، از همان زمان نشانندش روی صندلی شهردار، در و دیوار را از عبارات جفنگ و مردم فریبی چون «مهدی بیا مهدی بیا»، «دلها را به ظهور مبارکت روشنائی ده»، یا «آقا امام زمان بیا که حسرت دیدارت از توان بگذشت!!!»، «مگذار که انتظار زارم بکشد / نادیده رخت زار و نزارم بکشد / گر کشتنی ام تو خود بکش تیغ و مرا / زان پیش بکش که انتظارم بکشد» پر کرده است.

معلمی داشتم به نام «دکتر سرفراز» که بسیار متدین بود و به شیوه زیبایی سخن می‌گفت. (مرتضی عقیلی هنرپیشه سرشناس که همکلاس من بود تقلید دکتر سرفراز را با مهارت در می‌آورد و اخیراً در یکی از فیلمهای تبلیغاتی که با حضور و کارگردانی عقیلی درست شده دیدم که شیوه سخن گفتن دکتر سرفراز را که با بستن پلک چشم چپش همراه بود به کار گرفته است). باری سرفراز بسیار به برپائی جشن نیمه شعبان یعنی سالروز ولادت امام زمان به اعتقاد شیعیان اصرار و اعتقاد داشت. و در یکی از این جشنها که در سالن بزرگ نمایش دارالفنون برپا شد من

جزو سخنرانان و نیز بازیگر نمایشی بودم که به صحنه آمد. از یاد نمی‌برم که نگرش سرفراز به مهدویت و ظهور با رنگ عرفانی و انسانی آن تفاوت‌های بسیار با نگرش مصباح یزدی و ابوالقاسم خزعلی و احمدی‌نژاد داشت.

سروش نیز با آن نگرش دلنشین عرفانی خود به مقوله دین، نمی‌تواند پذیرای تظاهرات فریبکارانه‌ای باشد که زیر عنوان اعتلا و بسط فرهنگ مهدویت دیرگاهی است در ولایت جهل و جور و فساد و استبداد برپا شده است.

سروش گریبان آقایان را می‌گیرد که با این تضاد چه می‌کنید که از یکسو مدعی هستی‌دین نظام بی‌بدیل اسلامی را با به سلطنت مطلقه نشانیدن یک ملای درجه دوی مشهدی برپا کرده‌اید و از سوی دیگر ورد زبانتان عجل الله تعالی ظهوره الشریف است. مگر قرار نبود امام زمان در هنگامه‌ای ظهور کند که جهان پر از فساد و استبداد و جهل و... است؟

سروش به بهمن پور که با بورس اصغر حجازی مشغول تلمذ است و ادعا کرده سروش زیر تأثیر فرهنگ مسیحی و غربی مسلمات مذهب را انکار و به نهج البلاغه امام اول شیعیان جفا روا داشته است می‌گوید: حضرت «من جفا کردم یا شما که باب سیاست را در نهج البلاغه به گندآب وقاحت خود شسته‌اید؟ آن علی که با شهروندان خود به گفتگو می‌نشست و حکام خود را از جور و ظلم بر مردم برحذر می‌داشت با شما چه کار دارد که به نام نهج البلاغه حکومتی برپا کرده‌اید که حکامش در بی‌اعتنائی مطلق به شیوه علی، برتر از سؤال و انتقاد نشستند و از رعایا جز انقیاد و اطاعت نمی‌طلبند. امروز از نماز جمعه‌ها و نشست خبره‌ها و از دستگاه قضا و از مجلس شورا و از صدا و سیما بانگی بر نمی‌خیزد مگر در تجلیل پیشوا. و در مطبوعات رسمی، سطری و ستونی به هم نمی‌رسد مگر در مریدپروری و تأیید آموزه‌های رهبری... که نظام جز مرید مطیع نمی‌پسندد».

سروش با اشاره به اینکه پس از رسیدن به حقیقت نظام چهار تکبیر می‌زند و قدرت و دولت را به خواستارانش وا می‌گذارد، بر سر نوکر آستان ولایت سید علی فریاد می‌زند:

«من و هم صحبتی اهل ریا؟ دورم باد؛ مروت و مردمی را بفروشم به استخوان خوکی و عطسه بز!» بهمن پور به سروش گفته بود که از برپا کنندگان نظامی است که حال زبان تطاول در نقدش گشوده است. سروش پاسخ می‌دهد: «چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا؟ من یک سرباز پیاده فرهنگی‌ام با شناسنامه کوچک مقاومت و سابقه کوتاه مشاورت و آن افسر افتخار برای این سر سودائی سخت سنگین است.» و درباره گفته بهمن پور که برای دستمالی (آزادی و حاکمیت ملی و حقوق بشر و...) نباید قیصریه (جمهوری ولایت فقیه) را آتش زد، سروش می‌گوید: «قیصریه را نباید آتش زد، قیصریت را چطور؟» و سپس یادآور می‌شود که فریاد آزادیخواهان را در زندان ولایت فقیه هم‌نوائی با دشمن غدار دانستن و سکوت عافیت جویانه بعضی را مصلحت‌اندیشانه و دلیل دیانت برشمردن، شرط انصاف و عدالت نیست. و بعد بانگ می‌زند که حضرت تو و اربابت به پوست چسبیده‌اید و مغز را کنار گذاشته‌اید. مردم را برای نوشیدن جام شرابی شلاق می‌زنید و زنان را با بیرون افتادن طره‌ای از مویشان، به جهنم حوالت می‌دهید اما معصیت کبیره انسان سوزی و استبداد و سرکوبگری را نادیده می‌گیرید. نامه سروش را به دقت بخوانید. نوشته‌ای اثرگذار است که جای پایش را در تحولات بعدی ایران خواهیم دید.

شنبه ۱ تا دوشنبه ۳ اکتبر

گاف بزرگ و تودهنی بزرگتر

۱ - روزنامه «خلیج تایمز» که بنیانگذار آن ایرانی سرشناس جنوبی مرحوم گله‌داری بود و امروز نیز بازماندگان او اداره‌اش را عهده دارند در میان روزنامه‌های کشورهای حاشیه‌ای خلیج فارس جایگاه ویژه‌ای دارد.

معمولاً سرمقاله‌ها و خبرهای اختصاصی این روزنامه از سوی ناظران مسائل منطقه به دقت مورد تأمل قرار می‌گیرد. و به ندرت در این روزنامه خبر و یا مطلبی به چاپ می‌رسد که مبنای واقعی نداشته و بعداً مورد تکذیب قرار گیرد. روز شنبه این روزنامه مصاحبه‌ای را چاپ کرد که در آن محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهوری منتخب سپاه پاسداران و اصغر حجازی و احمد جنتی و مصباح یزدی تهدید کرده بود در صورت طرح پرونده اتمی ایران در شورای امنیت جمهوری ولایت فقیه صدور نفت خود را به کشورهایی که در شورای حکام به ارجاع پرونده ایران و به شورای امنیت رای مثبت داده‌اند متوقف خواهد کرد. ساعاتی پس از انتشار این مصاحبه با واکنشهای تندی که در گوشه و کنار جهان نسبت به تهدیدهای احمدی‌نژاد مشاهده شد، دفتر رئیس جمهوری ولی فقیه با انتشار بیانیه‌ای مدعی شد که مستر پرزدنت اصلاً مصاحبه‌ای با خلیج تایمز انجام نداده و این حرفها از لبان مبارکش بیرون نیامده است.

خانم «نهال کامل» روزنامه‌نگاری که به صورت آزاد با چند روزنامه از جمله «عرب تایمز» خواهر خوانده انگلیسی زبان الشرق الاوسط و خلیج تایمز همکاری می‌کند در ابتدا قصد داشت مصاحبه را به عرب تایمز بفروشد اما سردبیر روزنامه چندان رغبتی برای چاپ مصاحبه نشان نداد و ایشان مصاحبه را به «پرم چاندران» سردبیر هندی خلیج تایمز سپرد و او مصاحبه را به صورت چشمگیری به چاپ رساند. «نهال» بعداً توضیح داد هنگام مصاحبه به او گفته بودم مطلب را در عرب تایمز چاپ می‌کنیم و در این مورد البته باید به ایشان خبر می‌دادم که محل چاپ مصاحبه

تغییر کرده است.

در پیگیری موضوع متوجه شدم که به دنبال انتشار خبر مصاحبه، هاشمی رفسنجانی در تماسی با خامنه‌ای به او هشدار داده بود که این نوع خط و نشان کشیدن‌ها به ضرر جمهوری اسلامی است - روز جمعه نیز در خطبه نماز جمعه هاشمی سخنانی با همین مضمون عنوان کرده بود - . می‌دانید که قهر هاشمی رفسنجانی از رهبر با فعلیت یافتن حکم شفاهی ولی فقیه در مورد تفویض اختیاراتش در نظارت بر عملکرد سه قوه به هاشمی و مجمع تشخیص مصلحت نظام، خاتمه یافت و بلافاصله نیز هاشمی، احمدی‌نژاد را احضار کرد تا در اولین دیدار رسمی اش با او یادآور شود از این پس مواظب حرف‌ها و عملکردش باشد و از آن دست سخنانی که با دیدن پدر خوانده‌اش مصباح یزدی در قم بر زبان آورد، دیگر عنوان نکند که پدر خوانده ارباب کل سیدعلی رهبر نیز شخص شخیص ایشان یعنی علی اکبر خان هاشمی بهرمانی است.

روز جمعه در گفتگوی تلویزیونی ام با احمد بهارلو در صدای آمریکا یادآور شدم که بعضی‌ها با قاشق طلا در پر قنداق به دنیا می‌آیند مثل آقای خاتمی که مدت‌ها یادآور می‌شد آقا جان من هنوز رساله دکترایم را کامل نکرده‌ام بنابراین مرا دکتر خاتمی خطاب نکنید. اما بعضی نیز مثل احمدی‌نژاد که به طریقه سزارین توسط قابله فقیه از رحم انتخابات بیرون آورده می‌شوند از همان ابتدا مفلوک و ناکام چشم به جهان می‌گشایند و هر کاری هم بکنی بختشان گشوده نمی‌شود. خاتمی به نیویورک رفت، احمدی‌نژاد هم رفت. جهانی آن روز ستایشگر خاتمی بود اما تنها آقای ژاپه یوسفی در تلویزیونش ستایشگر احمدی‌نژاد شد. حالا هم بیچاره یک مصاحبه کرده و چنان بر سر و رویش زده‌اند که ناچار شده کل گفتگو را انکار کند آن هم در زمانی که خانم نهال کامل نوار مصاحبه را برای سردبیرش فرستاده است.